

دکتر باقرپور کاشانی



خوشبختی، ساجکتیو است یا آجکتیو؟!

خوشبختی، ساجکتیو است یا آجکتیو؟!

یکی از مباحث بسیار مهم در بین فیلسوفان اخلاق بوده، این هست که واقعاً خوشبختی (Happiness) چیست؟ این مسأله‌ای که دارم عرض می‌کنم فعلاً کاری به دین نداریم، بعد وارد بحث‌های دینی می‌شیم Happiness چیست واقعاً؟ Happiness چیست؟

جمعی گفتند Happiness یک امر ساجکتیو هست، یک امر درونی هست. یعنی شما به آرامش بررسی به سکینت بررسی، از درون آشفستگی نداشته باشی، تو به Happiness رسیدی! پس جمعی Happiness را ساجکتیو می‌دانند.

بعضی Happiness را آجکتیو می‌دانند؛ می‌گویند Happiness یک امر خارجی هست. یعنی مثلاً اگر شما ماشین داشته باشی، اگر خانه داشته باشی، اگر فرض کنید همسر مناسب داشته باشی، اگر فرزند مناسب داشته باشی، اگر کار خوب داشته باشی، این‌ها برای تو

خوشبختی می‌آورد! Happiness در پرتوی به دست آوردن آن‌هاست.

آن جمع می‌گویند نه لزوماً این نیست! آبجکتیو نیاز ندارد! تو همین که درون خودت را بتوانی آرام کنی، ممکن هست اصلاً هیچی هم نداشته باشی، یک درویش و یک فقیری باشی، اما درونت آرام هست!

جمعی از فیلسوفان گفتند اصلاً امکانات، خوشبختی را به دنبال دارد. می‌گویند همان مشکلات بیرونی هم باید در همان بیرون جست‌وجو کرد، برطرفش کرد. همان بیرون را برطرف بکنی، خواه ناخواه آن سکونت هم می‌آید، آن آرامش هم می‌آید! ولی جمعی گفتند که نه! باید رو درون خودت کار کنی! درونت را بتوانی به آرامش برسانی، کفایت می‌کند.

این پس دو قول هست. در بین این قول، آن چیزی که من به آن رسیدم این طوری هست که اساس بر سابجکتیو هست؛ یعنی خوشبختی و Happiness در آرامش و بحث درونی انسان هست.

منتها ما توجه به آبخکتیو می‌کنیم تا جایی که سابجکتیو ما را به هم نریزد! یعنی مثلاً فرض کنید که اگر چنانچه ثروت نباشد فقر باشد، ظرفیت‌های افراد متفاوت هست، همه یک جور نیستند! این آرامش درونی‌اش به هم می‌ریزد! وقتی چک داشته باشد، قرض و مشکلات و مسائل دیگر، مثلاً زن بگوید پول می‌خواهم! بچه بگوید پول می‌خواهم! هر کدام مسائل و دغدغه‌هایی دارند، تو شاید بتوانی تا حدودی تحمل بکنی، اما بقیه تحمل نمی‌کنند! لذا حال تو را خراب می‌کنند!

لذا به اندازه‌ای که حفظ آن سابجکتیو تو بشود، از آن آبخکتیو استفاده می‌کنیم، از امور خارجی استفاده می‌کنیم. اما اگر چنانچه که ازدیاد آن آبخکتیو سبب شود آن سابجکتیو تو را به هم بریزد، نه آن به درد نمی‌خورد!

مثلاً فرض کنید ثروت به یک جایی برسد که تشتت فکری به وجود بیاورد، آرامش تو را به هم بریزد! آن خوب نیست! دیگر عامل Happiness برای تو نیست، بلکه ضد Happiness را برای تو به دنبال دارد!

پس جمع بین نگاه‌های فیلسوفان اخلاق بخواهیم بکنیم در ارتباط با
سابجکتیو و آبجکتیو، ما این طوری در نظر می‌گیریم:

اصل را بر سابجکتیو می‌گذاریم، آبجکتیو هم تا جایی که حفظ همان
سابجکتیو ما را بکند! این جریان را پیش می‌برد.

البته این هم به ظرفیت افراد بستگی دارد. مثال ملموس بزنم؛ یک
کسی در کارتش مثلاً ۵۰۰ هزار تومان هم باشد آرام است! اما یک
کسی در کارتش اگر از ۵ میلیارد تومان یا ۵۰ میلیون تومان مثلاً کم‌تر
شود، به او استرس وارد می‌شود. اما یک نفر در کارتش ۲۰۰ تومان
هست، فعلاً آرام است می‌گوید ۲۰۰ تومان هست، یک نانی
می‌گیریم، یک مقدار ماست ترش هم می‌گیریم و مثلاً فردا و پس فردا
داریم و حالا برای بعدش هم درست می‌شود! آرام است! اما یک نفر
نه! حالا این باید چه کار کند؟ دو کار باید بکند:

اول باید روی ظرفیت خودش کار کند، یعنی نباید این طوری بشود که
حالا مثلاً اگر ۵۰ میلیون تومان نباشد، به استرس بیفتد! باید روی
خودش کار کند!

و مرحله دوم، این آبجکتیو بیشتری نسبت به او نیاز دارد! یعنی آرامش او در پرتوی این است که آن ۵۰ میلیون در حسابش باشد این مثلاً ۵۰۰ تومان به بالا در حسابش باشد!

پس اولاً یک نسخه کلی نسبت به همه نمی توان پیچید! افراد، نیازهایی که نسبت به امور خارجی دارند برای رسیدن به آرامش، متعدد هست. یک نفر مثلاً فرض کنید اشراف زاده بوده و به این سبک هم بزرگ شده، بعد وقتی نگاه می کنیم اگر چنانچه یک پستی در شأنش نباشد، ولو اینکه همان پست را حساب کنیم پست بسیار مهمی هست، ولی چون از اول در شرایط خاصی بوده، یک پست یک مقدار پایین تر که اصلاً فرض کنیم که رعیتی که هستند آرزوی چنین پستی را دارند، اما این اصلاً آرامش ندارد! می گوید من تباه شدم! من به جایی نرسیدم مثلاً! اما فرض کنید که یک نفر از این افراد معمولی، این را مثلاً سردسته همین ده تا کارگر بکند، دیگر احساس خوشبختی می کند! می گوید من یک عمر کارگری می کردم، حالا یک پست بالا آمدم، یک رتبه بالا آمدم! سردسته تعدادی کارگر شدم! دو تومان هم حقوقم مثلاً زیاد شده! این احساس خوشبختی می کند!

اما آن یکی شاید پست بسیار مهمی داشته باشد، دیگر احساس خوشبختی نکند!

می‌خواهم بگویم نیازهای افراد نسبت به سابجکتهوهای که دارند ظرفیت‌های وجودی که دارند، آجکتهوهایشان متعدد می‌شود!

پس این جا باید اول دو کار بشود:

اول به خاطر اینکه حالت این حفظ شود، به همان اندازه آجکتهو به آن برسد؛ حالت دوم کم‌کم رو خودش هم باید کار کند! رو خودش کار کند که دیگر این نیاز خودش را در این سطح از آجکتهو، کم‌به‌کم از بین ببرد یا کم کند.

این یک بحثی هست که با توجه به نگاه‌های فلسفه اخلاق خدمت‌تان عرض کردم.

اللَّهُمَّ عَجِّلْ لَوْلِيكَ الْفَرَجَ وَأَقِمْنَا بِخِدْمَتِهِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَنَا مِنَ الْمُتَمَسِّكِينَ بِوَلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْأَئِمَّةِ عَلَيْهِ السَّلَامُ



@aparat.com/be
_sooye_zohoor



v_bagherpour_
kashani



@seratehagh1



besouyezohour



bagherpoor-
kashani.com/



@serat12k



youtube.
com/c/seratehagh



https:
//naakhodaa.ir